

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من میباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن میباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۲۴ جولای ۲۰۱۴

دینه روز قوچک و شادی و امروز قان و قرت طنز کابلی

عبدالرشید جنگسالار را مردم کابل "دوستم" نام ماندند و وجه تسمیه اش را این طور گفتند: مردکه در هنگام گپ زدن، وقتی طرف مقابل خود را مخاطب قرار میداد، همیشه میگفت "دوستم"؛ یعنی "دوستم" یا "دوست من"؛ چنان که دیگران گویند "عزیزم" یا "جانم" یا "بادارم". مثلاً چون گویند:

«جانم ...، عزیزم ...، بادارم! یک دفه همی گپک نوکرتام گوش بُکو!!!!!!»

و "عبدالرشید" هم چنین میکرد و مخاطب خود را با کلمه "دوست" نوازش زبانی میداد. از بس که مردکه "دوستم دوستم" میگفت و "دوستم" ورد زبان و تکیه کلامش گشته بود، مردم کابل هم نام "دوستم" را نثارش کردند؛ یعنی که سرش "دوستم" نام ماندند. بعدها کلمه "دوستم" آن قدر سر زبانها افتید و در زبان خلق خدا پیچید، که یک روزی خود "عبدالرشید" هم خود را "دوستم" نامید و به "دوستم خواندن" هم همی بالید. تا اینجا "سجره" یا خود "شجره" پیدایش یا انبعاث (منبعث شدن) کلمه "دوستم". مگم همی "دوستم" یک نامک اعزازی دگام داره:

در زمانهای قدیم که دنیا گل و گلزار مالوم میشد، وقتی فردی از فامیلی در کابل وفات میکرد و باصطلاح به رضای حق میرفت، برایش گلیم یا گلم می انداختند، روی همان گلم همی نشستند و

به ناله و فریاد و زاری و اشکریزی همی افتادند؛ از همینجا ترکیب "گلم غم" زاده شد. بعد از "چهل شبانه روز" گریه و واویلا و ماتم، "گلم غم" را "جم" (جمع) میکردند و زندگانی سیاق سابق و عادی را به خود میگرفت. پس شجره "گلم کسی را جمع کردن" یا "گلم کسی را برداشتن" به دست آمد. در حالت فعل لازمی در عوض "کردن" و "برداشتن" مصدر "شدن" را استعمال کردند.

عباراتی چون "گلمش جمع شد" یا "خدا گلمشه جمع کد" یا "بس اس دگه گلمشه جم کنین!!!" و ... در تداول افتادند - و زنان بدواگر (بددعاگر) کابلی، که زنان پیر کابل تقریباً همه شامل آنان میشدند، به رسم نفرین و دعای بد، "خدایم گلمته جم کنه!!!؛ یعنی "خدا نیست و نابود و قُل و بُل و سرچُک و سرنگونت کنه!!!" را بر زبان میراندند.

بنابراین در تداول معنائی، "جمع شدن/کردن گلم" مفهوم "نیست و نابود شدن/کردن" و یا "از صحنه برداشته شدن/برداشتن" را گرفت.

این اصطلاحات کابلی - چنان که سرنوشت بسا کلمات است - پسانها به دگر نقاط کشور سرایت کرده و افغانستانشمول گردید؛ و مثالش را در سطور ذیل میخوانیم:

در زمانی که وطن عزیز ما در اشغال قوای اشغالگر شوروی قرار داشت، سراسر افغانستان را قیام و جنگ مقاومت فراگرفته بود. از زمره گروهها و تنظیمهای مقاومت ساخت پشاور، یکی هم تنظیم "جمعیت اسلامی" بود. در هنگامی که حدیث از آن میروید، سه قوماندان - احمدشاه مسعود، تورن اسماعیل و معلم قادر - سه رکن قدرت و سه پایه جنایت این حزب شمرده میشدند. معلم قادر مشهور به "قوماندان ذبیح الله" (که از قماش "جلالر" بود) زمانی هست و بود و وابستگان قوماندان امان الله را که از عمال رشید دوستم بود، از صفحه هستی برمیدارد و شایع میسازد که گلم "امان" را جمع کرده است. قومندان امان الله از آن پس به نام "گلم جم" مسما میگردد. مگر امان "گلم جم" هم خاموش ننشسته و سوگند یاد میکند که به نوبه خود به تار و مار کردن حریفان پرداخته و گلم ایشان را جمع کند.

ترکیب "گلم جم" بعدها از حالت خاص و فردی برآمده، جنبه عام به خود گرفته و شامل حال تمام دار و دسته "دوستم" گردید.

در یوتوب کلیپهای جالب ویدئویی موجود است، از جمله در یکی از آنها میرمن "لطیفه سعیدی" - وکیل ولسی جرگه - را نشان میدهند. در یکی از محلات یا باصطلاح مروج امروزی وطن، سایتهای انتخاباتی انبوهی از زنان چادری دار و همه آبی پوش دیده میشوند. و همدرینجا، همین خانم را که از "دوستمیان" سرسپرده و آتشپرچه است، در حال مشاخره با ژورنالیستی نشان میدهند. او که از خشم گوئی از زبانش آتش باد میشود، ژورنالیست مخاطب را یکرنگ با کلمات

"لَجْک" و "بی شرف" نوازش داده، در جواب سؤال بحق ژورنالیست که چرا به حیث وکیل پارلمان، خلاف قانون انتخابات، وارد محوطه انتخاباتی شده و به نفع اشرف غنی مردم را به دادن رأی وادار میسازد، بی پرده میگوید:

«خوب میکنم، نر واری، شیر واری!!! مه خودم شش هزار، شش هزار، شست هزار رُپه ره از جیب خود دادیم، سرویس کرا کدیم و همی ۲۲ هزار زنه از ولسوالی ... ده اینجه آوردیم. مه از نفوذم بالای ازبکایم استفاده میکنم. اونا رای خوده میتن، رای تُره خو نمیتن!!!»

عوام اصیل کابلی؛ یعنی مردمی که هنوز مانند امروز "هَرُورَه" و "ارجل" نشده بودند، عجیب مردمی بودند؛ پر و پیمان از فرهنگی کهنسالِ منحصر به خود کابل، که در طول دهور و قرون نضج و قوام گرفته بود. این مردم از بسا جهات شاذ بودند و ممتاز؛ مثلاً در رواداری و مردمداری و مُراعات آداب معاشرت و آداب سخن گفتن و در ساختن مثلهای ناب و ترکیبات بی اندازه زیبا. گل به رویشان گفته نشه و غیبت ایشان هم نشه؛ همی مردم حتی در گپگویی و ساختن گپ و گور و کنایه و قلی پراندن و نام ماندن و ... که همه اش را امروز زیر سقف و چتر مدرن "طنز" خلاصه میکنیم، نیز استاد بودند. ترکیبات "جُفت و قانُرت" و "قان و قرت" و ... کابلی را مد نظر بگیریم:

– دو دوست صمیم را که از هر جهت هماهنگ و هم آواز بودند و باصطلاح – بی ادبی ماف – از یک کون گوز میزدند، به نام "جُفت و قانُرت" یاد میکردند.

– برای دو یار همدمی که از هم جدائی نداشتند و در هر جائی یکجا حاضر میشدند و همیشه سخنان یکدیگر را تأیید میکردند، ترکیب "قان و قرت" را ساخته بودند.

وقتی نوشته کوتاه و عینی جناب عبدالله امینی را که از کابل نازنین زیر عنوان "مهمانی و گردک غنی و عبدالله" نوشته و صفحه ۲۲ جولای ۲۰۱۴ پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" را مزین ساخته بود، خواندم، به یاد همین ترکیبات گزنده کابلی افتادم.

این دو نفر که در شادیبازی انتخابات از همقراغان خود جلو افتاده و به اصطلاح جدیدخیالان "پیشتاز" گشته بودند، برای زورآزمایی دور دوم وارد میدان شدند. از برکت وسائل مخابراتی مدرن، ماجرا را همه شاهد و ناظر بودیم؛ دیدیم و شنیدیم که چه واویلا و علائلی نبود که برپا نشده باشد، خصوصاً گروه طرفدار عبدالله دوسره که کم مانده بود خشتک خوده بگنند و ... خوده پاره کنند.

ولی حالا دگه وقت گردکها و شبنشینیها و قیماغچای خوریها رسیده است؛ شبی در اینجا در خانه "قان" مهمانی و ولیمه و ضیافت افطاری شاهانه برپا میگردد و شب دیگر، در آنجا در خانه

"قُرت" و "قان و قرت"، جفت و قانقرت شده به بغل کشیها و رویماچیهای صمیمانه و برادرانه همی پردازند.

خواننده عزیز و تیزهوش حتماً خواهد پرسید که از میان "قان و قرت" حاضر، قان کدام است و قرتش کیست؟؟؟ جواب را به دوش خوانندگان پرانرژی و شخبروتنی می اندازم، که خود را بزنم و "منم و تلوار" میدانند. من که با این سن و سال خود در سراسر این نوشته و نوشته های دیگرم این قدر زحمت کشیده، تشریحات حق و ناق میثم، خوانندگان هم گوشه ای از کار را به عهده گرفته و تصدیق کنند، که انصاف هم خوب شی اس!!!

چنان که آقای عبدالله امینی درست درک کرده اند، رخت بریستن "بدگوئیها و کینه ورزیها و دشمنیهای دیروزی"، فقط به یک هدایت و پتکه "قائد اعظم" به "دوستی و صمیمیت و برادری" تبدیل گردیده است.

دو تنی که دیروز به تحریک این و آن، چون "قوچک و شادی" یکدیگر را پرت و پوست میکردند، با اصدار هدایت و احکام "مقامات ذیصلاح"، امروز "جفت و قانقرت و قان و قرت" گشته اند و کم مانده که از یک پاچه باد پرتافت فرمایند!!!

همو که از قدیما گفته اند که "از زور کاکاس که انگور ده تاکاس" و "تا زور نباشه، شرشم تیل نمیشه" و یا "تا نخوره چوب تر، فرمان نبره گو و خر"، در روزگار ما هم کاملاً درست و صائب و صادق افتاده است!!!

خواننده ارجمند و طنناز؛ یعنی "طنزفهم" پورتال خواهد پرسید:

"جفت و قانقرت" و "قان و قرت" را به آب و تاب شرح دادی، چرا "قوچک و شادی" را هم تشریح نمیکنی؟؟؟ بسیار آلا و از آلا هم چار ناخون بالا:

کلمه "شادی" را درین تداول همه میدانیم که مراد از "بوزینه" یا "بوزنه" است و "قوچک" مُصَحَّفِ "کوچک" است که کلمه ترکی و در معنای "خُرد" - مقابل "کلان" - است. مردم کابل مگر "کوچک" را به ضم حرف "ج" تلفظ کرده و از آن معنای "توله سگ" را میگیرند، بعضاً "کوچک سگ" هم گویند؛ یعنی "چوچه سگ". پس

قُوچَک = کوچَک = کوچُک سگ

حالا!!!!:

وقتی "کوچک" (قُوچَک) و "شادی" باری باهم روبرو گردند، یکی به "غوزدن" شروع کرده "غَوُوس" میکند، و آن دگرش به "پخ زدن" پرداخته، "پَخَس"!!!!

از همینجا و با همین مدلول معنایی ست، که ترکیب "قوچک و شادی" در گنجینه اصطلاحات عامیانه کابلی نزول اجلال میکند. آمین